

## شکسپیر و قرآن: تراژدی مذهبی هملت و تحول نفس در انسان رنسانس

فهیمة خلیلی تیلمی<sup>۱</sup>، جلال سخنور<sup>۲</sup>

### چکیده

ویلیام شکسپیر، نویسنده رنسانس، متأثر از کتاب مقدس، روابط انگلستان و اسلام از قرون وسطی - صلیبی تا رنسانس، و آشنا با زبان لاتین، با مناقشات متعدد مذهبی، گفتمان جدید اسلامی را در تراژدی هملت آغاز می‌کند که بر پایه قرآن کریم می‌باشد. در این گفتمان مذهبی، معرفت انسان در رنسانس، مخلوق خدای پاک و منزه، بر مبنای ردیلت و فضیلت نفس است. بنابراین، کسب فضیلت و تزکیه نفس در دنیا و پس از مرگ، و بازآفرینی انسانی خوب برای برخی از آدمیان وجود دارد که نمایانگر تحول و حرکت نفس است. در این رویکرد متافیزیکی، بر پایه علم فیزیک، ارتباط بین ماده و صورت همانند ارتباط ذاتی نفس و بدن است که نفس، جوهر و صورت جسم، دارای حرکت و تحول است و علاوه بر حیات بخشی، ماهیت جسم متغیر را می‌سازد و همیشه به همان جسم تعلق دارد که این امر، هیلومورفیسم، مبنای نظریات اسلامی حرکت جوهری، معاد جسمانی، و اصل علیت است. نظریه هیلومورفیسم ارسطو و آراء اسلامی ملاصدرا در خصوص این گفتمان مذهبی مورد بررسی قرار می‌گیرند. حاصل این تحقیق بازآفرینی چهره محمد (ص) و رفع اتهامات غربیان به ایشان در بین بسیاری از نتایج دیگر می‌باشد.

واژگان کلیدی: هیلومورفیسم، معاد جسمانی، حرکت جوهری، اصل علیت، ترمانگت - محمد، تراژدی، بازآفرینی

دوره نوزدهم شماره ۲۸، بهار و تابستان ۱۴۰۱

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی،

Fahimehkhali2013@yahoo.com

تهران، ایران، ایمیل:

۲. استاد تمام، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، ایمیل:

j-sokhanvar@sbu.ac.ir

## مقدمه

ارسطو، فیلسوف یونان باستان، پایه‌گذار فلسفه مشایی، فلسفه عرفانی، فلسفه اشراقیون، حکمت متعالیه، و دیگر فلاسفه اسلامی بر اساس تفکر و استدلال می‌باشد (Spade and Zal-ta) و این در حالی است که اندیشه مسیحیت متأثر از فلاسفه یونانی نبوده است (Brague 252). ملاصدرا، بنیان‌گذار مکتب فلسفی - اسلامی حکمت متعالیه (جوهری)، موفق شد چهار جریان فکری یعنی کلام، عرفان، فلسفه افلاطون و ارسطو را در یک نقطه گرد آورد و نظام فلسفی اسلامی با قدمت بیش از هزار سال پیش از زمان خویش را به وجود آورد (فشاهی: ۴۷). ملاصدرا اعتقاد دارد که فلسفه‌ای که بر اساس قرآن و سنت پیامبر و ائمه اطهار نباشد بهتر است که نباشد. نظریات ملاصدرا بر اساس مذهب شیعه است که در آن چهار اصل قرآن، حدیث، عقل و اجماع برای به‌دست‌آوردن احکام به کار می‌رود که بر سعادت و رستگاری انسان تمرکز دارد ("مقدمه‌ای بر مبانی ملاصدرا"). تغییر و تحول یعنی ماهیت و جوهر نفس در فلسفه قرآنی حرکت جوهری، واقعیتی جهان‌شمول است که در همه چیز از جمله در جواهر مادی نیز جریان دارد (Kalin). جوهر یا چیستی به معنای ذات و ماهیت است و جوهرهای مادی، قائم به ذات و همیشه در حال تغییر هستند (Kalin). فلسفه قرآنی ملاصدرا بر اساس اصل وجود و تمایز آن از ماهیت یا چیستی است. ملاصدرا عقیده دارد که خدا - علت نخستین و غایی - فیض وجود را ناشی می‌کند و جهان هر دم در حال آفریده شدن و نو شدن است و خلع و لباس می‌کند یعنی در هر لحظه لباس خود را تغییر می‌دهد به نحوی که لباس جدید او تمام کمالات لباس قبلی را دارد. این امر حاکی از ماهیت یا چیستی می‌باشد. پس، جهان حدوث دایم است (فشاهی ۴۷، ۵۰). مطابق حرکت جوهری، در جهان، سکون، ثبات و فساد وجود ندارد و یکپارچه حرکت است و این حرکت در سراسر جهان وجود دارد صیوروت "شدن" و حرکت مداوم است و انسان تنها موجودی است که ماهیت و نفس ثابتی ندارد و کمالات و فضایل در او در حال تغییر هستند ("مقدمه‌ای بر مبانی ملاصدرا"). این امر منطبق با این دعا است که می‌فرماید: "یا دایم الفضل علی البریه" یعنی "ای کسی که بر مخلوقات خود به‌طور دائم فضل و رحمت داری". این بدان معنی است که در فضل خدا انقطاع نیست و هستی هر لحظه نو می‌شود. علاوه بر آن، در نگرش مابعدالطبیعی ملاصدرا، ماهیت دارای کثرت می‌باشد و متغیر و متعددند. مزیت این جهان‌بینی آن است که با قرآن همخوانی دارد. بنابراین دیدگاه ارسطو، جوهر به مقوله وجود، یعنی آنچه که هست، محدود

می‌شود ولی در فلسفه ملاصدرا، به مقوله ماهیت و چیستی مربوط می‌شود (ملکیان). علاوه بر آن، ملاصدرا اعتقاد دارد که خداوند اولین و آخرین علت خالص جهان هستی است که می‌تواند گناه را قضاوت کند بدون آنکه خود، گناه را بداند. این موضوع، بیانگر هستی‌شناسی وجودی منطبق با تعالیم قرآنی است (Nasr).

آگاهی از غیب و اسرار، سیر تکاملی از عالم عقل به برزخ و از عالم طبیعت به عالم برزخ، و صور اعمال انسان و نتایج دنیوی در برزخ از موضوعات قرآنی مربوط به حرکت جوهری هستند که بیانگر برزخ نزولی و صعودی می‌باشند (ملاصدرا الاسفار ج ۹ ۴۵-۴۶). در اسلام عقیده بر این است که ارواح عادل و دادگر قادرند که به زندگان اطمینان دهند که اسراری نهفته در آن دنیا وجود دارد که زندگان از آن‌ها بی‌اطلاع هستند (Diem and Scholler). امام محمد غزالی اعتقاد دارد که برزخ، در قرآن، به‌عنوان مکانی برای تطهیر ارواح ناپاک است (BRILL 100) و این در حالی است که مسیحیت، آن را فرایند تطهیرسازی بر می‌شمارند که البته این عقیده در بین بعضی از فرقه‌های مسیحیت مورد مناقشه است ("Catechism of the Catholic Church"). علاوه بر آن، عالم برزخ، عالم میان دنیا و قیامت است که به آن، عالم قبر یا عالم مثال نیز گفته می‌شود (ملاصدرا الاسفار ج ۹ ۱۹۷-۱۹۸؛ لاهیجی ۶۵۰-۶۵۱). امام محمد غزالی می‌گوید که ارواح پس از مرگ در برزخ باتوجه به اعمال خوب و بدشان زندگی می‌کنند بدین‌سان که ارواح گناهکار، زندگی دردناک و عذاب‌آوری را می‌گذرانند (Idleman et al 117-125).

ویلیام شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶) در عصری می‌زیست که افکار قرون وسطایی نسبت به اسلام همچنان استوار و محکم بود و ملکه الیزابت، ضمن احترام به دین اسلام، محمد (ص)، و قرآن، ابراز کرد که اشتراکات بسیار زیادی میان دین اسلام و مسیحیت وجود دارد که باعث روابط مستحکم‌تری در خصوص مسائل تجاری - بازرگانی میان آن‌ها می‌شود که موجب نارضایتی پاپ کاتولیک و اخراج الیزابت از کلیسا شد و علاوه بر آن، این امر باعث شد تا کلیسای کاتولیک، دین اسلام و محمد (ص) را کافر، مشرک و خشن خطاب کند. همچنین، انتساب اسامی متعدد تحقیرآمیز به محمد (ص)، پیامبر اسلام، در قرون وسطی و عصر جنگ‌های صلیبی توسط مسیحیان کاتولیک بسیار رایج بود که از آن میان می‌توان به ترماگنت<sup>۱</sup>، محومت، محد و بسیاری دیگر اشاره کرد که در آن ترماگنت به معنای جنگجوی فاتح رذل و خشن در جنگ‌های صلیبی است که باعث

۱. Termagant نامی توهین‌آمیز در جنگ‌های صلیبی به محمد (ص) اطلاق می‌شده

پیروزی مسلمانان و شکست مسیحیان شد (Brotton) و این امر باعث شد که محمد (ص)، خشن‌تر و فرومایه‌تر از هرود، پادشاه ظالم یهود، معرفی شود که نمایانگر کینه و اتهام غربیان به محمد (ص) بوده است (Schwartz).

نمایشنامه‌های شکسپیر و امدار تاریخ ایام رافائل هولینشد<sup>۱</sup> و همچنین تیمور لنگ کریستوفر مارلو<sup>۲</sup> و دیگر نویسندگان هم‌عصر یا پیش‌تر است که حاوی اشاراتی به کتاب قرآن و نام محمد (ص)، پیامبر اسلام، می‌باشند که تصاویر بسیار متناقضی در خصوص اسلام و محمد (ص) در آن‌ها به چشم می‌خورد (Brotton). هاوآمده<sup>۳</sup> اعتقاد دارد که نمایشنامه‌نویسان دوران الیزابت، تصاویر نادرست و زشت از اسلام و محمد (ص) در اسطوره‌ها، افسانه‌های قدیمی و جنگ‌های صلیبی<sup>۴</sup> را، ساخته و پرداخته غربیان می‌دانستند که در متون شکسپیر هم به چشم می‌خورد و صرفاً بازتاب عقاید غربی‌ها می‌باشد و این در حالی است که شکسپیر در متون خود ضمن آگاهی کامل نسبت به اعراب و مکان‌های عربی، در برخی موارد هم آن‌ها را تحسین می‌کند (۵۳-۷۲).

اشاره به نام محمد (ص) به‌عنوان آخرین پیامبر در کتب مقدس مورد مناقشه است (88 Cirillo and Fremaux) و این در حالی است که در قرآن، شاهد چهره معصوم و با تقوای محمد (ص)، به‌عنوان آخرین پیامبر اسلام هستیم (11-15 Jaffer and Jaffar). علاوه بر آن، در تمام ادیان الهی و مذاهب، سخن از انسان، (تزکیه) نفس و روح، و فضایل اخلاقی او می‌باشد و این در حالی است که شکسپیر همه آثار خود را با مذهب می‌آمیزد مانند موضوعات کتاب مقدس<sup>۵</sup>، استفاده فراوان از کتاب مکاشفه<sup>۶</sup>، اهمیت و ارتباط کتب مقدس با واقعیت زندگی آدمی که در تراژدی‌های او نمایانگر است (102, 207 Milward). رینولدز<sup>۷</sup> معتقد است که ارتباط عمیقی به لحاظ مضامین مشترک بین متون مقدس اسلام، مسیحیت و یهودیت است و قرآن و کتاب مقدس ذاتاً به هم پیوند خورده‌اند و شناخت قرآن به دانش کتاب مقدس بستگی دارد (۸). لازم به ذکر است که قرآن در سال ۱۱۴۳، یعنی پیش‌تر از عصر شکسپیر، به زبان لاتین ترجمه شد و شکسپیر نابغه، زبان لاتین هم

1. Holinshed's *Chronicles*

2. Christopher Marlow's *Tamburlaine the Great*

3. Hawamdeh

4. Crusades

5. Bible

6. Revelation

7. Reynolds

می‌دانست (Rowse) و از طرفی دیگر، آثار شکسپیر مملو از لایه‌های عمیق فلسفی است. لینگز<sup>۱</sup>، شکسپیرشناس برجسته که مسلمان شد کتابی در مورد محمد (ص) نوشته و آثار شکسپیر، مانند هملت را، اسلامی و عرفانی می‌داند. شکسپیر «همواره مفاهیم مذهبی و دوگانه رستگاری و لعنت‌شدگی مرتبط با بهشت و جهنم را به ما یادآوری می‌کند» (سخنور ۷۱). نامشخص بودن دیدگاه مذهبی شکسپیر (Kastan 28) می‌تواند نمایانگر پیوند ناگسستنی ادیان و مذاهب الهی هم باشد. عهد رنسانس، دوره تجدید حیات ادبی کلاسیک و یونان باستان است. بنابراین شاهد آراء و نظریات فلاسفه یونان مانند ارسطو، افلاطون، و سقراط هستیم که ضمن اعتقاد به پرورش و فضیلت نفس، آن را امری معنوی، غیر مادی و حیات‌بخش می‌پندارند که قادر به ادامه حیات پس از مرگ است و همچنین منشأ هر حرکتی از نفس می‌باشد (Lorenz and Edward). توماس آکویناس<sup>۲</sup>، الهی‌دان مسیحی، عقیده دارد که نفس در همه موجودات وجود دارد ولی فقط، در انسان فناپذیر است (Eardley and Still 34-35).

این مقاله بر آن است تا معرفت واقعی انسان را در عصر رنسانس، به‌عنوان مخلوق خداوند پاک و منزه، در گفتمان اسلامی بنمایاند، انسانی که دارای فضیلت و رذیلت نفس است و برخی از انسان‌ها در پی فضیلت و تزکیه نفس خویش در این دنیا و پس از مرگ می‌باشند و می‌توانند به انسانی متعالی بدل شوند. بنابراین، این نوع تغییر و تحول، بازتابی از تحول و حرکت جوهری نفس می‌باشد که بر پایه تئوری هیلومورفیسم<sup>۳</sup> ارسطو، نگاهی اسلامی و برگرفته از حرکت جوهری، معاد جسمانی، و اصل علیت ملاصدرا است. این تئوری متافیزیکی ارسطویی، مبتنی بر علم فیزیک است و مباحث مربوط به ارتباط اساسی بین ماده و صورت را همانند ارتباط ذاتی نفس و بدن می‌داند که تغییر و تحول ماده در جسم و بدن ذاتی و در نفس نمایانگر است. بنابراین، از آنجایی که ماده دائم در حال تغییر و تحول است، نفس هم دچار تغییر و تحول است و هویت ماده متحول شده را معین می‌کند، نفسی که همیشه و فقط به همان ماده و جسم تعلق دارد. بنابراین شکسپیر، نویسنده انگلیسی عهد رنسانس، متأثر از کتاب مقدس، روابط انگلستان و اسلام از قرون وسطی - صلیبی تا رنسانس، و آثار نویسندگان دیگر، و همچنین آشنا با زبان لاتین، با مناقشات متعدد مذهبی، گفتمان جدید اسلامی را بدین‌گونه در تراژدی هملت آغاز می‌کند.

1. Martin Lings

2. Thomas Aquinas

3. Hylomorphism or Hilomorphism نفس حرکت و تحول و حرکت

شکسپیر در صدد پاسخ به این پرسش است که بگوید چگونه نفس انسان در دنیا و پس از مرگ با او می ماند و در عین حال برخی انسان ها می توانند به فضیلت و تهذیب نفس دست یابند و انسانی خوب شوند که از این رهگذر می توان به نتایج متعددی دست یافت که از آن جمله می توان به بازآفرینی چهره محمد (ص)، پیامبر اسلام، و رفع مؤکد و قطعی اتهامات افراطی و نادرست غیر انسانی به محمد (ص) که ساخته و پرداخته غربیان در عصر قرون وسطی و جنگ های صلیبی به دلیل عدم شناخت آن ها از اسلام و محمد (ص) بوده نیز اشاره کرد.

### پیشینه تحقیق

تحقیق کنونی در خصوص تحول نفس انسان منوط به زدودن گناه و آلودگی ها و حرکت به سمت فضیلت و تهذیب نفس انسان است که به تعالی آدمی می انجامد. بنابراین، در این بخش، می توان به تحقیقات انجام شده در خصوص ارتباط نفس و بدن، و فضیلت اخلاقی هملت که مرتبط به موضوع تحقیق حاضر می باشند اشاره کرد. تحقیق حاضر به لحاظ روش شناسی، سوالات تحقیق و نتایج حاصل با تحقیقات موجود متفاوت می باشد. اما، از آنجائیکه، روش شناسی این تحقیق، قابلیت گسترده ای دارد، لذا می توان به برخی از تحقیقات موجود که مرتبط با تحقیق پیش رو هستند اشاره کرد. راجیف سیند<sup>۱</sup> (۲۰۱۴) هملت را به صورت قهرمان مذهبی ترسیم می کند که بر اساس موضوع دکترین عصر رنسانس و مسیحیت، مذهب مانعی برای انجام گناه می باشد و این تراژدی از تراژدی های انتقام معاصر خویش متمایز می کند. علاوه بر آن، هدف و نتیجه انتقام را در چارچوب دین و مذهب قرار می دهد که به نابودی شر و بدی می انجامد، که آغازی بر فضیلت نفس و اخلاق می باشد. حسن دولت آبادی (۱۳۸۸) به مقایسه هملت با امام حسین می پردازد و هر دو را قهرمان و شهید حق در راه هدف و آرمان خود می داند؛ علاوه بر آن، در هر دو قهرمان، پویاترین الگوی ظلم ستیزی وجود دارد و موضوعی است که در همه جوامع بشری مطرح شده و در خصوص امام حسین، به بقای اسلام و تشیع، یاری جدی رسانیده است، و در دیگری، هملت، عالی ترین و قدرتمندترین نمایشنامه همه اعصار و قرون مطرح شده است. بنابراین، در هر دو اثر، اقدام خونبار و همراه با ایثار جان برای رسیدن به آرمان و هدف اخلاقی و دینی، به صورتی کاملاً جدی و برجسته رخ داده

1. Rajiv Thind

است. ریچارد ویلسون (۲۰۰۷) بر اساس نظریه آخر الزمانی<sup>۱</sup> دریدا<sup>۲</sup>، درمی یابد که هملت، بشارت زمانی جدید و رخدادی جدید را می‌دهد که ما را به انتظار نگه می‌دارد. درونمایه این اثر، خبر از پیشگویی‌هایی است که قبلاً رخ داده و دوباره قرار است که تکرار شوند. انگار که این تکرار نمی‌گذارد تراژدی به پایان برسد. گویی پایانی وجود ندارد و پایان همان ابتدا یا درآمدی دوباره است. این امر در راستای نتیجه تحقیق کنونی می‌باشد. ولدمیر برجک<sup>۳</sup> (۲۰۱۸) ادعا می‌کند که روح هنگام مرگ از بدن جدا می‌شود و به وضعیت ناخودآگاه مانند خواب می‌رود تا زمانیکه بیدار شده و به بدن خویش برگردد و در روز قیامت حاضر شود. این موضوع در خصوص تعلق روح به همان بدن مرتبط با تحقیق کنونی است. این دکترین اخلاقی در قرن ۱۶ و ۱۷ مورد استقبال پروتستان‌ها قرار گرفت اما قرار بود توسط پروتستان ارتدوکس رد شود. ان جویس<sup>۴</sup> (۲۰۱۸) پارادایمی برگرفته از زندگی بشر بر اساس بهشت گمشده میلتن را نشان می‌دهد: از اولین نافرمانی آدمی تا زمانی که انسان سعادت گمشده را دوباره بازیابد. قتل و اغواء والدین هملت، نمایانگر سقوط در باغ عدن و قتل هابیل است و صحنه آغازین اشاره به منجی بشریت می‌کند و فاجعه روز قیامت را تداعی می‌کند. در برابر چنین پس‌زمینه اسطوره‌ای و کیهانی، و در حالی که چارچوب تراژدی انتقام‌جویانه حفظ شده است، شخصیت اصلی، هملت (بشریت)، در آزمایش‌های گوناگون زندگی سفر می‌کند و در برابر مشکلات و قدرت‌های شیطانی مقاومت می‌کند تا وظیفه خود را به‌عنوان قهرمان ایفا کند و جهان را از شر و بدی نجات دهد تا به آرامش برسد. این امر، تلاشی در جهت کسب فضایل اخلاقی و زدودن رذایل نفس می‌باشد.

## روش تحقیق

ارسطو پایه‌گذار تئوری هیلومورفیسم است که نظریات او خاستگاه فلسفه اسلامی است. در فلسفه ارسطو و فلاسفه قرون وسطی و اسلامی معاصر، پیدایش و حرکت اجسام را دو اصل ماده و صورت مطابق علم فیزیک توجیه و تفسیر می‌کنند (صلیبا و صانعی ۱۳۸۰). ماده هر چیز یعنی مواد، عناصر، و در واقع خمیره تشکیل دهنده است؛ و منظور از صورت، قالب و ساختار شی است؛ نوعی نظم و ساختار که شی را شکل و تعیین

1. Apocalypse
2. Derrida
3. Vladimir Brljak
4. Ahn Joyce

می‌بخشد. صورت یا ماده ملاک تشخیص موجودات می‌باشد (درایتی ۸۶-۶۹).

ارسطو اعتقاد دارد که علل دوگانه وجود، ترکیبی از ماده و صورت (قوه و فعل) است. ماده، شالوده و اساس صورت، هستی بالقوه است که همیشه به سمت هستی تام در حرکت و تغییر است. ماده همان چیزی است که دستخوش تغییر شکل می‌شود. این صورت است که به‌عنوان مبدا جوهری می‌باشد نه ماده. در حقیقت، صورت، هستی بالفعل است که تعیین‌کننده ماهیت اشیاء می‌باشد (کورنر ۱۱۷-۱۲۲). ارسطو اعتقاد دارد که ماهیت شیء از خود آن جدا نیست و در حقیقت صورت از ماده جدا نیست (کورنر ۱۲۶-۱۲۴-18-19 Robinson); مفهوم حرکت از ارتباط ماده و صورت پدید می‌آید و هیچ چیزی وجود ندارد که در حرکت و تغییر نباشد (ارسطو، طبیعیات ۲۶۳). او اعتقاد دارد که "حرکت - خاصیت موجود محسوس - کمال یک شیء بالقوه است از آن حیث که بالقوه است" (ارسطو، طبیعیات ۲۶۴). ارتباط بین صورت و ماده همانند ارتباط نفس و بدن است و این نفس است که به جسم و بدن زندگی می‌بخشد، نفسی که جوهر و صورت بدن است (Aristotle *On the Soul*). ارسطو، نفس را صورت جسم، ذاتی و متصل به آن می‌داند و حیات نفس را بدون جسم ممکن نمی‌داند و بنابراین تناسخ را رد می‌کند زیرا نفس نمی‌تواند وارد هر بدنی بشود. او همچنین می‌گوید که ماده، موجود زنده بدن است که باعث می‌شود بدن به‌طور بالقوه زنده باشد و پس از مرگ، همان جسم را ندارد و تغییر یافته است. بنابراین، جسم دائماً در حال تغییر ماده خویش است، پس آنچه به جسم وحدت می‌بخشد یا ماهیت جسم را تعیین می‌کند نفس است (۱۴۷-۱۴۳). ارسطو اعتقاد دارد که ذات یا جوهر شیء (نفس) همان وجود است (موجود بما هو موجود) و بالاتر از جوهر، اصلی وجود ندارد که جوهر یا صورت را به آن ارجاع دهیم. پس، اگر ذات یا صورت یا ماهیت، اول باشد فعلیت خواهد بود که فعلیت به جهت زمانی و هم به لحاظ ذات و معرفت، بر قوه تقدم دارد و انتقال از قوه به فعل جز واسطه یک موجود بالفعل امکان ندارد (بریه ۲۵۷-۲۵۸؛ ارسطو، متافیزیک ۲۹۷). ارسطو نفس را جوهر می‌داند زیرا صورت بدن است (ارسطو، متافیزیک ۱۵۶). او چنین اعتقاد دارد که آدمی، اشرف مخلوقات، می‌کوشد تا قابلیت‌های نفس و روان خود را به فعلیت برساند که غایتی لذت‌بخش است (کمپرتس ۱۵۴۴). او می‌گوید که سعادت انسانی فعالیت مقرون به تقوی و فضیلت عقل است (کورنر ۱۵۸-۱۵۹). ارسطو در فیزیک و متافیزیک بر وجود



محرک نامتحرک، یا محرک نخستین، و حرکت جاودانه استدلال کرده است (ارسطو، سماع طبیعی ۴-۹). این دیدگاه ارسطو در فلسفه غرب و شرق و آراء الهیات مورد توجه قرار گرفت. ارسطو در جهان‌شناسی خود از حرکت آغاز می‌کند حرکت محتاج محرکی جاویدان و نامتحرک است و این محرک که مبدأ نیز می‌باشد علت غایی حرکت جاویدان است که خدا نام دارد که نهایی‌ترین علل چگونگی طبیعت و تبیین صیوروت و تحول ممکن می‌گردد (ارسطو، طبیعیات ۱۲۸). ارسطو اعتقاد دارد که علل به وجود آمدن موجودات طبیعی ناشی از حرکت آن‌ها می‌باشد، بنابراین، حرکت اولیه موجودات طبیعی، باعث به وجود آوردن واقعیت جوهری اشیاء می‌شود و منظور از حرکت همان صیوروت و تحول است (کورنر ۱۱۷-۱۲۲).

ملاصدراي شیرازی (۱۵۷۱-۱۶۳۶) فیلسوف الهی‌دان اسلامی و بنیان‌گذار نظریه حرکت جوهری با استشهاد به آیات قرآن است. ملاصدرا بر این باور است که حرکت بخشی از ذات موجود است که همیشه وجود دارد و در حقیقت حرکت و متحرک یک چیز هستند. به عبارتی دیگر، همه پدیده‌ها در جهان در حرکت و جریان هستند و همه چیز متأثر از تغییری در جوهر یا ماهیت خود می‌باشند که به واسطه جریان درونی موجود می‌شوند. پس، تغییر و تکثر ماهیت یا جوهر و خلع و لبس شدن همان تحول نفس یا حرکت جوهری نفس است (رحمان ۹۵-۱۰۸). ملاصدرا اعتقاد دارد که نفس انسان مستقل از جسم و تعیین‌کننده هویت انسان است که همیشه در حرکت و تغییر است و پس از مرگ نمی‌میرد و در برزخ، با بدن مثالی که شبیه بدن دنیوی است ظاهر می‌شود که معاد جسمانی نامیده می‌شود که بیانگر تعلق نفس به همان بدن است. پس، قابلیت تغییر و تهذیب نفس انسان، پس از مرگ وجود دارد (محقق داماد ۶۶۷-۵۱۵). تحول و تغییر ماهیت تا برزخ تکامل می‌یابد بدین‌گونه که موجودات عالم مثال و عالم طبیعت، فیض الهی یا اسرار را دریافت می‌کنند. به عالم مثال، که واسطه نزول فیض حق به عالم طبیعت است برزخ نزولی می‌گویند. اما زمانی که این فیض به عالم طبیعت تنزل کرد، به دلیل آن که ماده، استعداد تکاملی به عالم برزخ یا مثال را دارد، پس برزخ مثالی، برزخ صعودی نامیده می‌شود. بنابراین، برزخ واسطه اسرار و غیب است (ملاصدرا الاسفار ۴۵).

بنابر اصل وجود یا علیت، وجود بر ماهیت تقدم دارد، اصلاً ابتدا، پدیده‌ها باید وجود داشته باشند تا بتوانند ماهیت داشته باشند که این مسئله، به خصوص، وجود خدا را به‌عنوان علت اصلی و خالص، ضروری می‌داند. بنابراین، ماهیت، ذات یا جواهر مادی

همیشه در حال "شدن" و به وجود آمدن هستند که دائم تغییر ظاهر می‌دهند و حادث می‌شوند (کربن ۳۴۳-۳۴۲). بنابراین، تغییر نکردن مخصوص خدا است و همزمان وجود و ماهیت به هم پیوند خورده‌اند و قدرت خداوند، محیط بر وجود است. این بدان معنی است که خداوند عالم بر همه چیز تسلط دارد بی‌آنکه خود، بر مصادیق بدی مسئول باشد. این امر حاکی از عدم تسلسل در اصل وجود یا هستی‌شناسی وجودی است (Nasr).

### بحث و بررسی

گفتمان اسلامی در هملت شکسپیر در خصوص معرفت واقعی انسان، مخلوق خداوند پاک و منزّه، بر مبنای فضیلت و رذیلت نفس، باعث می‌شود که برخی آدمیان، در جهت کسب فضیلت و تزکیه نفس در دنیا و پس از مرگ گام بردارند و به انسانی متعالی تغییر یابند که بازتابی از تحول و حرکت جوهری نفس می‌باشد. بنابراین، محور بحث به صورت زیر طبقه‌بندی می‌شود.

### ظاهر شدن شبیح پیشگوی برزخی و افشای راز

ظاهر شدن شبیح معذب با همان چهره و ظاهر دنیوی بیانگر معاد جسمانی است که در پی تهذیب و فضیلت نفس خویش پس از مرگ می‌باشد که بر گرفته از تحول نفس یا حرکت جوهری نفس است. لکن، هوراشیو و هملت هنوز اطمینان ندارند که شبیح، پدر هملت باشد و اظهار می‌دارند که شبیه پدر هملت است و حتی از شبیح در خصوص هویت او می‌پرسند و اعتقاد دارند که ظاهر شبیح کمی متفاوت است. بنابراین، شبیح، خود را معرفی می‌کند و اطمینان می‌دهد که پدر هملت است (پرده ۱، صحنه‌ها ۵، ۴، ۲، ۱) بنابراین به نظر می‌رسد که جوهره مادی شبیح تغییر یافته است. شبیح از هملت می‌خواهد تا از عمومی خویش انتقام بگیرد زیرا که او فرصت نکرده است در دنیا از گناهان و خطاهای خود توبه کند پس گناهکار است و باید ریاضت بکشد تا به تزکیه و آرامش نفس برسد (پرده ۱، صحنه ۵). "ظاهر شدن شبیح، نمایانگر متأثر بودن شکسپیر از تراژدی سنکایی است" (سخنور ۷۲).

شبیح اعتقاد دارد که در زمین و آسمان‌ها اسراری نهفته هستند که هیچ کس نمی‌داند و لیکن او قصد دارد آن‌ها را برای هملت فاش کند (پرده ۱، صحنه ۵) و سپس به افشای راز قتل خویش، ریاضت و تزکیه نفس می‌پردازد. او، ابتدا به افشای راز قتل خویش می‌پردازد که به دست عمومی هملت انجام گرفته و آنرا را ناجوانمردانه می‌خواند و از

هملت می‌خواهد تا انتقام بگیرد. به نظر می‌رسد دغدغه اصلی شبیح، کشته شدن نابهنگام بوده است تا خود قتل، که مانع از انجام تهذیب نفس شبیح در دنیا شده است همانطوری که شبیح در ابتدا به این مسئله اشاره می‌کند. بنابراین تمایل انسان - شبیح پدر - در خصوص فضیلت و تزکیه نفس پس از مرگ امری حتمی است. علاوه بر آن، هوراشیو اعتقاد دارد که در آسمان و زمین، رازهایی وجود دارند که ما از آن‌ها بی‌خبریم و او از شبیح می‌خواهد که این رازها را بر ملا کند تا باعث آرامش و نجات انسان شود (پرده ۱، صحنه ۱). علاوه بر آن، در همین راستا، موضوع تهذیب و فضیلت نفس در دنیا برای هملت امری آشکار و با اهمیت جلوه می‌کند زیرا که او مأموریت دارد تا جایی که ممکن است آن را محقق سازد. دانستن غیب و اسراری که در آسمان‌ها نهفته هستند و شبیح از آن‌ها خبر دارد مانند افشا کردن برخی اسرار که موجب فضیلت نفس در انسان می‌شود، و یا اشاره به این موضوع که انسان در دنیا و پس از مرگ می‌تواند نتیجه اعمال خود را ببیند، یادآور برزخ نزولی و صعودی می‌باشند. در خصوص مکان فیزیکی برزخی، هوراشیو به قبر اشاره می‌کند که نمایانگر برزخ است (پرده ۱، صحنه ۵) که مکان فیزیکی برزخ در قرآن اهمیت ویژه‌ای دارد (ملاصدرا الاسفار ج ۹، ۱۹۷-۱۹۸؛ لاهیجی ۶۵۰-۶۵۱). همچنین هملت اعتقاد دارد که شبیح پیشگوی دادگر، راستگو و درستکار است و سوگند می‌خورد که راز شبیح را نگاه دارد (پرده ۱، صحنه ۵).

### بازآفرینی انسان رنسانس

در پرده سوم و صحنه اول، هملت برای اطمینان از اینکه عموی او قاتل است نمایشی به راه می‌اندازد. او ابتدا از بازیگران می‌خواهد مطابق دستورات او نقش آدمی را به گونه‌ای بازآفرینی کنند که بر اساس معرفت واقعی از انسان در رنسانس می‌باشد؛ زیرا اعتقاد دارد که نقش هنر در عصر رنسانس هم همین است که انسان را به درستی بنمایاند، انسانی که دارای رذیلت و فضیلت نفس است؛ و در جایی دیگر می‌گوید که البته "فقط انسان می‌تواند چنین باشد نه حیوان" (پرده ۱ صحنه ۳). علاوه بر آن، هملت ادعا می‌کند که انسان عصر رنسانس، ویژگی انسانی را دارد که آفریده خداوند در همه ادیان الهی و بشری است و نه انسان قرون وسطایی که شباهتی به انسان واقعی ندارد؛ زیرا که فقط نمایانگر زشتی‌ها و رذیلت نفس آدمی است که با تعریف انسان، مخلوق خداوند، مغایرت دارد (پرده ۳، صحنه اول). بنابراین، بازیگرانی که ترماگنت را به مانند هرود ظالم، زشت

و افراطی که فقط نمایانگر رذیلت نفس است بازآفرینی (به صورت پانتومیم یا کر و لال بازی) می‌کنند تنبیه و مجازات می‌شوند، و می‌گویند این‌گونه بازآفرینی زشت از انسان و ترماگنت قابل باور در هیچ مذهب و برای هیچ عقل سلیم و آگاهی نمی‌باشد، و اصلاً چنین تصویری از ترماگنت و انسان، یک شبهه - انسان زشت قرون وسطایی است که به دست بازیگران همان عصر ساخته شده است و چنین انسان زشتی نمی‌تواند آفریده خدا باشد (پرده ۳، صحنه ۲). هملت می‌داند که انسان، آفریده خداوند است و ذات رذل و پست انسان، هیچ‌گونه خللی در ذات خالص خداوند ایجاد نمی‌کند که این امر نمایانگر اصل علیت خداوند مبنی بر پاک و منزّه بودن اوست. بازآفرینی اغراقی و زشت از انسان در عصر قرون وسطی مانند تشبیه اغراق‌آمیز ترماگنت به هرود ظالم یهودیه کاملاً رایج بوده که کشیشان (افراد کلاه‌گیس‌دار) قرون وسطایی برای مخاطبان عمدتاً بیسواد بصورت پانتومیم یا کر و لال بازی اجرا می‌کردند (پرده ۳، صحنه ۱) که در قرن شانزدهم رنسانس اعتباری ندارد زیرا که معرفت واقعی از ذات انسان در رنسانس بر مبنای رذیلت و فضیلت نفس می‌باشد (پرده ۳، صحنه ۱؛ Bevington). از این رو، هملت همچنان در تکاپو است تا فضیلت نفس را در انسان رنسانس با زدودن رذیلت نفس بنمایاند.

هملت بر این باور است که "بازیگران تاریخچه و وقایع زمانه‌اند" (پرده ۲ صحنه ۲) و این امر که "بازیگران راز نگه‌دار نیستند و همه چیز را به همه می‌گویند" (پرده ۳ صحنه ۲) و حقیقت این است که "هنرنمایی باعث می‌شود شخص گناهکار به گناهان خود اعتراف کند" (پرده ۲ صحنه ۲). این امر حاکی از هدف هنر در آشکار کردن واقعیت است که پیشتر به آن اشاره شد که در راستای مأموریت هملت در خصوص معرفت نفس انسان، و همچنین برای آشکار کردن واقعیت (قتل پدر) از طریق نمایش کر و لال بازی گنزاگو می‌باشد. همچنان که ارسطو هنر را وسیله‌ای برای بازآفرینی بر مبنای اصول اخلاقی و فلسفی می‌داند که هنرمند دست به آفرینش می‌زند (متافیزیک ۱۱۳). علاوه بر آن، پانتومیم یا کر و لال بازی به منظور نمایش "دیگری" منشأ اخلاقی دارد (Dobson) که این امر نمایانگر این مطلب است که بازآفرینی انسان و نفس او، امری اخلاقی محسوب می‌شود.

پس از اجرای نمایش گنزاگو در خصوص صحنه قتل پدر هملت به روش کر و لال بازی توسط بازیگران، هملت در می‌یابد که عموی او قاتل است و "وجدان شاه در عذاب است" (پرده ۲ صحنه ۲). بنابراین بازآفرینی صحنه قتل، وجدان عموی گناهکار را

معذب می‌سازد و او را وادار به توبه می‌کند و این ویژگی انسانی واقعی است که پس از ارتکاب گناه، وجدان، او را به سمت و سوی تهذیب و تحول نفس بکشانند و دلیل وجود فضیلت نفس در انسان هم همین است. به عبارتی، فضیلت نفس در انسان، توانایی و استعداد تهذیب نفس را در انسان فراهم می‌کند. بدین منظور، عمومی قاتل گناهکار، با امید بخشش، دست به سوی توبه دراز می‌کند و دعا می‌کند و طلب عفو و بخشش از خدا می‌کند تا گناهانش پاک شود (پرده ۳ صحنه ۳). گناهان او، شامل قتل به منظور ربودن تاج پادشاهی و ازدواج با ملکه است که هر دو را هم اکنون دارد. فریفتن ملکه و ازدواج با او به منزله "ازدواج با محارم" محسوب می‌شود که عملی "پراز شهوت گناه" است که عمومی "قاتل و پلید" مرتکب شده چنان که شبیح به هملت می‌گوید (پرده ۱ صحنه ۵). بنابراین، پالایش نفس و کسب فضیلت نفس زمانی رخ می‌دهد که آثاری از این گناهان بر جای نباشد همانطور که هملت اعتقاد دارد (پرده ۳، صحنه ۳) و حتی عمومی قاتل هم می‌گوید "آیا می‌توان بخشوده شد و عواید گناه یعنی تاج و جاه و ملکه را هنوز نگه داشت؟" (پرده ۳ صحنه ۳). بنابراین، آدمی می‌تواند با توبه، ریاضت و دعا، ردیلت نفس و گناهان را از خود دور کند و به فضیلت نفس دست یابد همان طور که هملت زمانی که عمومی گناهکار را در حال دعا و توبه می‌بیند او را نمی‌کشد زیرا با این کار "او بخشوده می‌شود و روحش به بهشت می‌رود" (پرده ۳ صحنه ۳) ولی موضوع مهم این است که عمو نباید عواید گناه، یعنی تاج و ملکه، را داشته باشد و گرنه توبه او با خلوص نیت همراه نبوده است و قابل عفو نیست.

از طرفی دیگر، هملت می‌خواهد انتقام قتل پدرش را زمانی که مشغول گناه یعنی "فساد و زنا با محارم است" (پرده ۳، صحنه ۳) بگیرد زیرا عمومی قاتل باعث شده که پدرش فرصت توبه را در دنیا از دست بدهد گرچه با مشقت و ریاضت در برزخ مشغول به تهذیب نفس می‌باشد. این امر، بیانگر تنبیه و انتقام از رذایل و زشتی‌ها در انسان است که در راستای مأموریت هملت در جهت فضیلت و تحول نفس است (پرده ۵، صحنه ۲).

### دعوت ملکه به توبه و اجتناب از ازدواج با اقلیا

هملت از مادرش می‌خواهد که به خاطر خطا و گناه پلیدی که در ازدواج با محارم، آن هم قاتل پدرش انجام داده است توبه کند و نفس خود را تزکیه کند، و "نزد خدای خود اعتراف کند و نادم شود" (پرده ۳، صحنه ۴) تا به آرامش و رستگاری برسد و مادرش

نیز این اطمینان را می‌دهد که "نفس سرشار از گناهش" (پرده ۴ صحنه ۱) را تہذیب کند که نمایانگر تحول یا حرکت جوهری نفس در جهت فضیلت است. علاوه بر آن، هملت نمی‌خواهد با اقلیا ازدواج کند که مبادا مردان ناپاکی پرورش دهد و یا خودش به گناه آلوده شود (پرده ۳، صحنه ۲) که این امر، گامی در جهت فضیلت نفس است اگرچه باعث پریشانی خاطر اقلیا می‌شود که با سوگ از دست دادن پدر خویش همراه است که منجر به خودکشی هم می‌شود (پرده ۴، صحنه ۵).

### تداعی تراژدی

کشتن عمومی گناهکار و قاتلی که طرح قتل شاهزاده هملت را هم کشیده بود همان‌گونه که هملت می‌گوید "عین پاکی وجدان است تا نگذارد این کرم موجب نابکاری‌های دیگری شود که در این صورت موجب لعنت است" (پرده ۵ صحنه ۲). هملت با "انتقام از عمومی قاتل بدکار و زناکار" نه تنها گناه و رذیلتی مرتکب نشده، بلکه مانع پیشروی رذیلت هم شده است که عین فضیلت نفس است همانطور که شیخ برزخی در انتقام گرفتن عمومی قاتل اصرار داشت و همان‌گونه که هملت "شریف و سرباز شهید" (پرده ۵ صحنه ۲) در پایان به هوراشیو اصرار می‌ورزد تا "حوادث خونین و جنایات را به گونه‌ای که عمومی او برای قتل پی‌ریزی کرده بود برای مردم بازگویی کند تا نامی ننگین از او باقی نماند و باعث قضاوت نادرست مردم در باره او نشود" (پرده ۵ صحنه ۲).

هملت با کشتن پولونیوس به‌طور غیر عمدی "اظهار ندامت" می‌کند و "گریان" است (پرده ۳ صحنه ۴) گرچه هملت با کشتن پولونیوس عامل خیر و مانع همدستی او با عمومی قاتل در عواقب نافرجام شد که خود، اعمال خیر و فضیلت نفس را در بر داشت. حتی پولونیوس اعتقاد داشت که با انجام اعمال مذهبی می‌توان وسوسه شیطانی و رذیلت نفس را دور کرد (پرده ۳ صحنه ۱) که این موارد گامی در جهت تحول و فضیلت نفس به شمار می‌آیند.

### نتیجه‌گیری

شکسپیر در گفت‌وگو با انسان عصر رنسانس را مخلوق خداوند پاک و منزه در همه ادیان می‌داند که دارای فضیلت و رذیلت نفس است. بنابراین، تہذیب و تزکیه نفس در دنیا و پس از مرگ، و باز آفرینی انسانی متفاوت برای برخی از انسان‌ها وجود دارد. حرکت جوهری یا تحول نفس انسان در دنیا و پس از مرگ، از رذیلت به فضیلت و تعلق نفس

به همان جسم و بدن بر اساس تئوری هیلومورفیزم ارسطو بر پایه علم فیزیک است که شالوده و اساس نظریات اسلامی حرکت جوهری، معاد جسمانی و اصل علیت ملاصدرا می‌باشد که شکسپیر از آن‌ها سود می‌جوید.

نتیجه مهم در خصوص تحول و فضیلت نفس در انسان، پاسخگو بودن انسان نسبت به اعمال خویش پس از مرگ، امید به عفو، عشق خدا به انسان، و آرامش نفس و رستگاری می‌باشد. هوراشیو به شبیح می‌گوید: "هر آنچه که می‌دانی را باز گوی تا موجب آرامش تو و کشور تو شود تا بتوانی به آرامش برسی" (پرده ۱، صحنه ۱). در جایی دیگر شبیح می‌خواهد "تا نفس گناه‌آلود خود را (به خاطر اعمال خود در دنیا) تزکیه کند و به آرامش و رستگاری دست یابد" (پرده ۱، صحنه ۵). شبیح به هملت می‌گوید که در آسمان و زمین اسراری هستند که تو نمی‌دانی ... می‌خواهم اسراری را برایت فاش کنم" (پرده ۱، صحنه ۵) که نمایانگر عشق خداوند به انسان است که به او فرصتی دوباره داده تا حتی پس از مرگ جهت تزکیه نفس خویش گام بردارد.

هملت به بازیگران می‌گوید: "وقتی می‌بینم شخص کلاه گیس‌دار (کشیش) پر سر و صدایی ... نامطلوب ساخته شده است" (پرده ۳، صحنه ۲). این امر حاکی از معرفت انسان و قابلیت فطری متعالی و تکاملی نفس انسان الهی مطابق مذاهب و ادیان است که منجر به باز آفرینی محمد (ص) پیامبر اسلام - مخلوق خداوند - و رفع اتهامات نادرست و بی‌پایه غربیان علیه ایشان هم می‌شود و از این رهگذر هم می‌توان به ناآگاهی غربیان در عصر قرون وسطی و جنگ‌های صلیبی در خصوص دین اسلام و محمد (ص) پی برد. علاوه بر آن، انسان، آفریده خداست و ذات ناپاک او دلیلی بر مخلوق نبودن او و یا خالص نبودن ذات خدا نیست. در پایان باید یادآور شد که باز آفرینی معرفت انسان از طریق پانتومیم یا کرو لال بازی، تأکیدی بر اخلاقی بودن تحول نفس در انسان می‌باشد.

توبه عمومی قاتل که همچنان مشتاق ملکه و تاج است از سرخلوص نیت نیست و در نتیجه پذیرفته نمی‌شود. شکسپیر، چهره‌های متنوعی از زن را نشان می‌دهد زنی مانند ملکه که متعهد، نادم و مشتاق برای کسب خیر است. ملکه به محض آگاه شدن از جنایت عمومی قاتل و گناه ازدواج با محارم، باطن خود را "گناه‌آلود، بدکار، وزشت" (پرده ۳، صحنه ۴) می‌بیند و بسیار نادم می‌شود و به هملت اطمینان می‌دهد تا گناهان خود را پاک کند (پرده ۳، صحنه ۴). علاوه بر آن، اقلیای باوفا و متعهد، زمانی که هملت به او می‌گوید که دیگر او را دوست ندارد دل شکسته و افسرده می‌شود (پرده ۳، صحنه ۱) و دچار

آشفستگی و اختلال حواس می‌شود که البته با سوگ از دست دادن پدر هم همراه است (پرده ۴، صحنه ۵). از طرفی دیگر، این امر بیانگر مأموریت هملت در پیشگیری از رذایل هم می‌باشد.

تراژدی بگفته ارسطو، تداعی‌کننده غم و پایانی توأم با مرگ قهرمان و دیگر شخصیت‌های نمایش می‌باشد (Poetics 129) و این در حالی است که تراژدی، یعنی مرگ شخصیت‌ها، درنمایشنامه هملت، مسبب نتایج مطلوب و برکاتی می‌باشد. اصلاً تراژدی باید رخ دهد تا نتیجه مطلوب به نفع فضیلت نفس حاصل شود. مرگ قهرمان نمایشنامه، هملت، موجد و حاکی از فضیلت نفس در برخی شخصیت‌ها می‌باشد. هملت می‌گوید که “از کشتن پولونیوس اظهار ندامت می‌کنم، اراده خدا چنین بوده که مرا تنبیه کند و وسیله تنبیه قرار دهد تا هم تازیانه خدا باشم و هم رهبر روحانی شوم. تنها راهی که برای عطف کردن باقی مانده است بیرحم شدن است” (پرده ۳ صحنه ۴). بدین منظور، اعمال هملت به‌عنوان ناجی انسان، در جهت عملی خیر می‌باشد حتی اگر باعث مرگ تراژیک خود و دیگران شود. بنابراین کشتن شخصیت‌های نمایش در جهت نیل به این مقصود می‌باشد و نمایانگر هیچ‌گونه بد ذاتی و رذیلتی در هملت نمی‌باشد همانطور که هوراشیو، پادشاه قاتل و فورتینبراس و دیگر شخصیت‌های نمایش به محبوبیت، شرافت و درستکاری هملت اذعان دارند. مأموریت هملت در خصوص کسب فضیلت نفس خود و جهان پیرامونش بر مبنای سرسپردگی به شیخ (اسرار و انتقام عموی زناکار)، اجتناب از زن (مادر و افلیا) و دعوت زن (مادر و افلیا) به تزکیه نفس، در راستای رابطه مثلثی اخلاقی پدر (قانون) - مادر (زن پاک و متعهد) - هملت، بر اساس فلسفه تکوین هویت هملت است (نبی زاده نودهی و هروی).

مرگ هملت، رهبر روحانی، که بسان “سرباز شهیدی” در این راه (هدایت بشر در کسب فضیلت نفس) جهاد کرده است (پرده ۵ صحنه ۲) نمایانگر فنا و پایان او نیست زیرا که هملت نامیرا، به‌عنوان “رهبر روحانی” (پرده ۱، صحنه ۵) هدایتگر نفس است و بدین منظور از هوراشیو می‌خواهد تا از هملت به درستی و نیکی یاد کنند تا نام او در خاطره‌ها زنده بماند و از آنجاییکه او هدایتگر نفس است نمایانگر فضیلت نفس پس از مرگ (در برزخ) یعنی رسالت جاودانه او هم می‌باشد و برای این است که شیخ (پدر) پس از مرگ در جستجوی فضیلت و تهذیب نفس خویش است تا به رستگاری و آرامش دست یابد. بنابراین نفس انسان در این دنیا و پس از مرگ در پی تکامل و فضیلت نفس



روحانی خویش به هر طریق ممکن می‌باشد که سخنان شبیح پدر در خصوص دغدغه اصلی او "مرا به یاد داشته باش" (پرده ۱ صحنه ۵) نمایانگر همین مطلب است. بنابراین، تراژدی، پایانی رقت‌انگیز همراه با مرگ و عذاب وجدان نیست، بلکه امیدبخش آغازی نو همراه با امید به آمرزش می‌باشد که لویناس در کتاب زمان و دیگری، تراژدی را "آغاز بدون آغاز و پایان بدون پایان می‌بیند" (بیدگی و رویانیا). به عبارتی دیگر، مرگ هملت پایان تراژدی نیست زیرا "تداوم تاریخی پادشاهی، مرگ تراژیک را در چشم‌انداز گسترده‌تری قرار می‌دهد و تراژدی با پادشاهی فورتینبراس ادامه می‌یابد" (سخنور ۷۳).

## Shakespeare and the Holy Qur'an: Religious Tragedy of *Hamlet* and Evolution of Soul in Renaissance Man.

Fahimeh Khalili Teilami<sup>1</sup>

Jalal Sokhanvar<sup>2</sup>

### Abstract

**Introduction:** William Shakespeare, the Renaissance Dramatist, Influenced by the Bible, the Middle Age-Crusade-Renaissance relationship between England and Islam, and knowledge of Latin, with religious debates, inaugurates a new Islamic discourse in the tragedy of Hamlet based on the Holy Qur'an. In his discourse, the nature of the man, as the pure God's creature, is cognized through the existence of vice and virtue of the soul, and the inherent tendency of the soul for virtuous perfection even after death, for some human beings, which is called evolution of the soul, thus re-creates a good human. In this metaphysical approach, based on physics, the relationship between matter and form is like the intrinsic relationship between body and soul in which the soul as the essence and body form, has endowed

1. Ph.D. Student of English Literature, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran.

2. Professor of English Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding Author.)

with movement and evolution, and in addition to life-giving, identifies the changing matter and body to which it always belongs. This is called hylomorphism which is the basis of Substantial motion, physical resurrection, and causality. Aristotle's theory of hylomorphism and Mulla Sadra's Islamic views are examined in this religious discourse. This research results in, inter alia, the re-presentation of Muhammad (PBUH) and depletion of constant accusations.

**Introduction:** Aristotle, the ancient Greek philosopher, is the founder of Islamic philosophy including transcendental wisdom while Christian thoughts have not been influenced by the Greek philosophies (Brague 252). Mulla Sadra as the founder of Quranic thought succeeded in uniting the four currents of thought, namely theology, mysticism, Plato's, and Aristotle's. Mulla Sadra's thoughts are based on the Shiite religion of Islam including the principles of the Quran, Hadith, reason, and consensus leading to human salvation. Mulla Sadra's philosophy is specific to the Quran in terms of an all-inclusive essential change such as ascending and descending purgatory and substantial change in everything, constant and new occurrence, and God as the pure cause (existential ontology). Additionally, purgatory in Islam is a place such as the grave where the souls of dead bodies reside (BRILL 100). William Shakespeare, the renaissance dramatist, was affected by the Anglo-Islamic rapport from the Crusades to the 16th. Century renaissance in which different attitudes to Islam and Muhammad (PBUH) have been held. The allusion to Muhammad's name is testified completely only in the Holy Quran and not the Bible. The Holy Quran was translated into Latin almost 5 decades earlier than Shakespeare's time, and Shakespeare knew fully the Latin language. To get to know Bible, one should be familiar with the Holy Quran. The renaissance period was the rebirth of ancient Greek thoughts inter alia Aristotle, Plato, etc. pinpointing

the evolution of man's soul. Shakespeare attempts to inaugurate an Islamic discourse based on the evolution of man's soul in this world and purgatory for some men to reach a virtuous perfection which results in a variety of findings.

**Background of Study:** Dolat Abadi (1388) in comparing Hamlet with Imam Hossein, considers both martyr and hero fighting against evil and cruelty traced in all human society which is targeted at accomplishing an ideal, religious and virtuous morality. This is deeply rooted in the mind of a true man which bespeaks the inclinations of a virtuous soul as well. Thind (2014) represents Hamlet as a true religious hero who has a faith in Christianity and the doctrine of the renaissance. Therefore, he is precluded from committing any evil action or crime for his revenge. In other words, his revenge is carried out for a promising achievement based on religion which destroys evil and leads towards virtue and morality. This revenge tragedy is different from its contemporary tragedies in terms of its moral and virtuous predispositions.

**Methodology:** Considering Shakespeare's view seems to manifest the Islamic Philosophy of Mulla Sadra originated in and was proposed earlier by the Greek philosopher, Aristotle, whose philosophy is based upon physics regarding the dynamic relationship between matter and form as an embodiment of body and soul, a comparative philosophical methodology hinging upon a spiritual-religious outlook has been selected for this study. It suggests, on the one hand, the antiquity of (Islamic) philosophy founded on the Holy Qur'an and Hadith with its specific categories hinging on the principles of existence and essence including God's existence as the pure and first cause (existential ontology), and constant and new occurrences in substance as essential change dedicated to the Qur'anic thoughts, and on the other hand, the significance of the inspiring Greek thought. The philo-

sophical theories of Mulla Sadra and Aristotle will be the foundations for our research method which are applied in the content analysis as observed in the behavior of characters in the tragedy.

**Conclusion:** The tragedy of Hamlet exhibits a virtuous perfection and enhancement of the soul for some men before death and in purgatory based upon the Islamic philosophy of Mulla Sadra which is rooted in the ancient Greek philosophies. Such a substantial change in man's soul will bring about a myriad of findings among which one is noteworthy, i.e. a virtuous re-presentation of prophet Muhammad (PBUH) and depleting affronts carried against him by the west unaware of Islam and Muhammad.

**Keywords:** Hylomorphism, Physical Resurrection, Substantial Motion, Causality, Termagant-Muhammad, Tragedy, Mimesis

#### **References:**

- Muhaqqiq Damad, S. M, ed. *Al-Shawahid al-rububiyya fi manahij al-sulukiyya* [Divine Witnesses along the Spiritual Path], 2004.
- Aristotle. *Metaphysic*. Trans., Sharaf Aldin Khorasani, Hekmat Publications, Tehran, 1380/2001
- Aristotle. *Natural Physics*. Trans., Mohammad Hassan Lotfi, Publishers: Tarh e No, Tehran, 1378/1999
- Aristotle. *On the Soul*. Trans., Christopher Shields, Oxford University Press, 2015.
- Aristotle. *Physics*. Trans., Mehdi Farshad, Amir Kabir Publications, Tehran, 1363/1984
- Aristotle. *Poetics*. Trans., Gerald F. Else. Ann Arbor: University of Michigan, 1967.
- Bevington, David. *Medieval Drama*. Boston: Houghton Mifflin Company, 1975.
- Bidgoli, Mehrdad and Shamsoddin Royanian. "Shakespeare's position in Levinas's Philosophy". *Critical Language and Literary Studies*. Vol. 15, no. 21, Shahid

Beheshti University, Tehran, Iran, 1397

- Brague, Remi. "Athens, Jerusalem, Mecca: Leo Strauss 'Muslim Understanding of Greek Philosophy'". *Poetics Today*. Vol. 19, No. 2, 1998
- Brehier, Emile. *The History of Philosophy*. Trans., Alimorad Davoodi, Tehran Pub., 1374/1995
- BRILL *Islam and Rationality: The Impact of al-Ghazālī*. Papers Collected on His 900th Anniversary, Band, P.100
- Brotton, Jerry. *The Sultan and the Queen: The Untold Story of Elizabeth and Islam*. New York: Viking, Penguin.com, 2016.
- Brljak, Vladimir. "Hamlet and the Soul-Sleepers". Taylor and Francis Pub, Trinity Hall Cambridge, vol 20, no3, 2018
- Corbin, Henry. *Mulla Sadra: History of Islamic Philosophy*. Trans. Zabihollah Mansuri, Pub. Javidan, 1398
- Catholic Church. *Catechism of the Catholic Church*. US Catholic Conference Pub. Retr. 2020
- Cirillo, Luigi and Michel, Fremaux. *Évangile de Barnabé*. Beauchesne Pub., P. 88, 1977
- Dobson, Michael. "Dumb show", *the Oxford English of Theatre and Performance*, Oxford Uni. Press, 2003, Ret 2015
- Derayati, Mojtaba. "The Criterion of Individuation in the Philosophy of Aristotle: From or Matter?". *Journal of Hekmat and Philosophy*, Allameh Taba tabaii University, no. 41, 1394/2015
- Diem, Werner and Marco Scholler. *The Living and the Dead in Islam*. Pub. Harrassowitz, 2004
- Dolat Abadi, Hassan. "Comparison of Some Aspects of the Heroic Action of the Hero of Karbala, Imam Hossein with Hamlet, the Hero of the Tragic Play". *Information Base of Culture of Self-Sacrifice and Martyrdom*, 1388/2009, <http://navide-shahed.com>

- Eardley, Peter and Carl Still. *Aquinas: A Guide for the Perplexed*. London: Continuum, pp. 34-35, 2010.
- Fashahi, Mohammad Reza. *Aristotle of Baghdad: From Greek Reason to Quranic Revelation*. Karavan Pub., 2018
- Gomperz, Theodor. *Greek Thinkers: Book VI. Aristotle and his Successors*. Trans., Mohammad Hassan Lotfi, Kharazmi Publications, 1376/1997
- Hawamdeh, Mufid. "Allusions to Muhammad in Shakespeare: A Lexico-cultural Study," *Damascus University Journal* No. 1, Pp. 13, 53-72, 1988.
- Idleman, Jane et al. *The Islamic Understanding of Death and Resurrection*. State Uni. Of New York Press, Albany, P.117-125, 1981
- "Introduction to Principles of Mulla Sadra". *Mulla Sadra Islamic Wisdom Information Database*, 2018
- Jaffer, Abbas and Masuma Jaffar. *Quranic Sciences*. ICAS Press, pp. 11-15, 2009
- Joyce, Ahn. "Shakespeare's hamlet as a Pilgrimage of the Soul". Nevada University, Las Vegas, UNLV theses, Dissertations, Professional papers, and Capstones, 2018, <http://dx.doi.org/10.34917/14139865>
- Kaştan, Scott David. "A Will to Believe: Shakespeare and Religion". Oxford University Press, 2014.
- Kalin, Ibrahim. "Sadr al-Din Shirazi", *Resources on Islam & Science*, 2008
- Korner, Stephan. *The Philosophy of Kant*. Trans., Ezatollah Fuladvand, Kharazmi Pub., Tehran, 1389/1991
- Lahiji, Fayyaz Mulla. *Gohar e Morad*. Pub. Farhang Ershad Islami, 1383
- Lings, Martin. *Muhammad, His Life Based on the Earliest Sources*. Inner Traditions Pub., 2006
- Lorenze, Henrick and Zalta Edward N, ed. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Metaphysics Research Lab, Stanford Uni. Pub., 2009
- Malekian, Mostafa. Ed. *Edalat Nezhad. History of Western Philosophy*. Pub. Pazhouheshkadeh Hozeh Daneshgah, Ghom, 1377

- Milward, Peter. *Biblical Influences in Shakespeare's Great Tragedies*. Bloomington: Indiana University Press, 1978
- Nabizadeh-Nodehi, Rakhshandeh and Shideh Ahmadzadeh Heravi. "Abjection, the Abject and the Formation of Masculine Identity in Shakespeare's Hamlet: A Kristevan Perspective". *Shahid Beheshti University, Critical Language and Literary Studies*, Vol 17, no. 24, 1399
- Nasr, Sayyed Hussein. *Persian Sufi Literature*. George Washington University, 2006
- Rahman, Fazlur. *The Philosophy of Mulla Sadra*. Albany: State University of New York Press, 1975.
- Reeves, J. C. *Bible and Quran: Essays in Scriptural Intertextuality*. Lieden: Brill Pub., P. 177, 2004
- Reynolds, Gabriel Said. *The Quran and the Bible: Text and Commentary*. Yale Uni. Press, 2018, Retr. 2020.
- Robinson, Timothy. *Aristotle in Outline*. Indianapolis: Hackett Pub., 1995.
- Rowse, A.L. *Shakespeare: The Man*. Macmillan Pub., 1998.
- Saliba, Jamil. *Al-Moe jem Falsafi*. Trans., Manoochehr Saneii Darreh Bidi, Hekmat Publications, 1366/1987
- Shakespeare, William. *The Complete Plays of William Shakespeare*. Trans. Ala ed-din Pazargadi, 2nd vol., Pub. Soroush, 1381
- Shirazi, Mulla Sadra. *Al-Hikma al-muta'aliya fi al-asfar al-'aqliyya al-arba'a* [The Transcendent Philosophy of the Four Journeys of the Intellect]. Khaminihi, S. H., ed. Vol.5& 9, 2001-5
- Sokhanvar, Jalal. *Theatre and Dramatic Art*. Pub. IAU, Tehran B., 1373
- Summers, David. "Much Virtue in If: Ethics and Uncertainty in Hamlet and As Your Like it". *Selected Papers of Ohio Valley Shakespeare Conference*, Vol. IV, 2011
- Spade, Paul V. and Edward n. Zalta, eds. "Medieval Philosophy" *Stanford Ency-*

- yclopedia of Philosophy. Center for the Study of Language and Information, 2018
- Schwartz, Seth. "Herod to Florus". *The Ancient Jews from Alexander to Muhammad*, Cambridge: Cambridge University press, 2014, PP. 59-62.
  - Thind, Rajiv. "the Struggle of Remembrance: Christianity and Revenge in William Shakespeare's Hamlet". University of Canterbury, 2014
  - Wilson, Richard. "When the Cock Crows: The Imminence of Hamlet", *Shakespeare in French Theory*. Routledge: Taylor and Francis Pub., New York and London, 2007